

نوشته: منوچهر مهندسی، از دانشگاه هاروارد

هدایت و ریلکه

این مقاله در شماره سوم دوره ۳۳ مجله ادبیات تطبیقی Comparative Literature

(تابستان سال ۱۹۷۱) منتشر شده است.

ترجمه بفارسی از نسخه انگلیسی توسط:

فواد میثاقی

شیراز - ۱۴ شهریور ۱۳۵۱



گذاشته: یکی تحقیقی فارسی راجع به یو کاجیو و دیگری یک نمایشنامه ضعیف. ریلکه ضمن تحصیل و کار در پاریس جوانی فوق العاده حساس بود که در کمال انزوا و افسردگی زندگی میکرد. کتاب ریلکه اثری است درون-گرایانه، عرفانی، پراحساس، با پیوندی عمیق نسبت به گذشته، تنهایی، ترس، رنج و بالاخره مرگ. اگرچه این اثر شهرت کمتری نسبت به اشعار او دارد - اشعاری که تأثیری بسزا در جوانان پرشور بعد از جنگ جهانی اول داشته است - مع هذا ریلکه «دفتر خاطرات» را با اهمیتی فراوان تلقی نمود و در واقع آنرا کلید دیگر آثار خود میدانند. او در سال ۱۹۱۰ به «آنتون کی بن برگ» (۵) نوشت «فکر میکنم تا مرحله تکامل و شکل واقعی گرفتن من خیلی زمان خواهد گذشت زیرا این خاطرات جنبه یک بنای مقدماتی را دارد. «دفتر خاطرات» ابتدا به آلمانی نوشته شد و سپس به دیگر زبانها ترجمه گردید و اولین بار ترجمه فرانسه آن در ۱۹۲۳ منتشر گردید.

رینر ماریا ریلکه (۱) شاعر دانمارکی در یکی از آثارش بنام «دفتر خاطرات مالت لریدز برینگ» (۲) راجع به شعرى از بودلر (۳) سخن میگوید که او را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است: «من آنرا از کتابهایی که خوانده بودم یافتم و عیناً نقل کردم زیرا نزدیک بین من و آن اثر بود. چنانکه بی اختیار آنرا از آن خود پنداشتم.» (۴) قسمتهایی از دفتر خاطرات ریلکه صادق هدایت نویسنده پیشرو قرن بیستم ایران را تحت تأثیر قرار داده است. آیا امکان دارد که نه تنها قسمتهایی از آن کتاب نقل شده باشد بلکه آن قطعات در کتاب بوفکور بعنوان اثر شخصی هدایت گنجانده شده باشد؟

«دفتر خاطرات مالت لریدز برینگ» که یکی از دواثر ریلکه به نظر می باشد در سالهای ۱۰ - ۱۹۰۳ نوشته شده و بدو عنوان «خاطرات من دیگر» (۵) داشته است. این اثر عبارت از یادداشتیهای یک جوان دانمارکی است که در ۲۸ سالگی غیر از سرودن مقداری شعر دو اثر از خود بجای

صادق هدایت بعنوان يك ایرانی بهغزای ادبی کشور خود آشنائی کامل داشت و به آن مباحث می نمود. ادبیات فارسی سنتی بس بزرگ و دیرین دارد، بطوریکه آثار ادبی آن از لحاظ فلسفه، سبک و محتوا منشاء الهام برای خیلی از آثار نویسندگان مغربزمین بوده است. علی رغم کوششهایی که برای حفظ آنها چه از لحاظ نگهداری نسخ و چه از نظر نقل و ترجمه آنها به سعی شده، تنها معدودی از آثار قبل از اسلام در دست می باشد. فارسی جدید بعد از حمله عرب توسعه پیدا کرد، و به صورت يك زبان ادبی تکامل یافت و آثاری بدیع در پرتو آن به وجود آمد. فردوسی با آفرینش « شاهنامه » به این فنیلت معروف شد که در قالب زبان فارسی جدید، تاریخ و افسانه های قدیم ایران را احیاء کرد. حافظ سعدی نیز همیشه مورد نقل قول و تقلید بوده اند، و بالاخره رباعیات عمر خیام ریاضی دان، دانشمند و شاعر ایرانی در تمام دنیا شهرت دارد.

اولین تأثیر واقعی اندیشه و آثار ایرانی بر ادبیات اروپا با مراجعت افسرهای جنگهای صلیبی تجلی کرد. این تصوف در آثار جاسر (۶) و بوکاچیو (۷) قابل ملاحظه است. از آن پس نویسندگان متعدد غربی از گنجینه ادب فارسی الهام فراوان گرفته اند. در قرن هیجدهم میلادی گوته (۸) در « دیوان غربی - شرقی » (۹) به حافظ، بزرگترین شاعر غنای ایران ادای دین نمود. فیتزجرالد بخاطر ترجمه های دقیق و زیبا از رباعیات خیام شهرت جهانی بدست آورد. لاله رخ اثر موز (۱۰)، سهراب و رستم اثر متیو آرنولد (۱۱)، چنین گفت زرتشت (۱۲) اثر نیچه همه منازر از صیغه هنر ایرانی هستند، در آمریکا امرسون (۱۳) جلوه گاه ایرانی (۱۴) را نوشت و حافظ را بعنوان یکی از شعرای بزرگ دوران تاریخ معرفی نمود. سعدی بقدری مورد تحسین او بود که نام او را بعنوان اسم مستعار خویش تعیین نمود.

در سال ۱۸۱۲ چاپ در ایران رواج یافت و از آن پس تأثیر ادبیات اروپا بر آثار نویسندگان ایرانی آغاز گردید. این نفوذ ابتدا در ترجمه آثار فنی و علمی، و بعدها در ترجمه نمایشنامه ها و قصه های اروپائیان (اغلب فرانسوی) ملاحظه شد. از جهت محتوا، شکل و زبان، قصه (Novel) بعنوان يك قالب ادبی که در ادب فارسی ناشناخته بود بطوری متداول شد که نقل قصه در محیط خانواده های باسواد جهت تفنن و تفریح خاطر معمول شد. به تدریج تأثیر اندیشه و سبک غربی بر ادبیات فارسی بیش از پیش فزونی یافت. سیاحت نامه ابراهیم بیگ اولین کوشش برای نوشتن قصه در زبان فارسی است. نویسنده آن حاج زین العابدین مراغه ای که دور از وطن مالوف می زیست در اوایل قرن بیستم این اثر را بوجود آورد. داستان کوتاه بعنوان يك قالب ادبی اولین بار توسط جمالزاده در ۱۸۹۱ معرفی گردید. صادق هدایت نیز که پیرو جمالزاده بود این شیوه را دنبال کرد و آثار او به کمال رسانید. از زمان هدایت تاکنون تحت تأثیر او نویسندگان متعددی در ایران به داستان کوتاه پرداخته اند.

صادق هدایت در ۱۹۰۳ در ایران متولد شد. وی متعلق به يك خانواده قدیمی و اشرافی بود. تمام افراد خانواده او تحصیل کرده بودند، و حتی تعداد قابل توجهی از آنها تحصیلات اروپائی داشتند. محیط سیاسی دوران جوانی هدایت مشحون از ناآرامی بود. او تحصیلات متوسطه را در يك مدرسه فرانسوی در تهران به اتمام رسانید و سپس ظاهرا برای تحصیل پزشکی به پاریس رفت. هدایت قبل از عزیمت به پاریس در سالهای ۱۹۲۰ به بعد فرانسه را فصیحانه می نوشت و به آن سخن میگفت. در آن زمان اثر « ریلکه » در فرانسه شهرت داشت، تا آنجا که مطبوعات فرانسه بمناسبت درگذشت او به سال ۱۹۲۶ مطالب مفصلی به وی اختصاص دادند. هدایت بعنوان یکی از نویسندگان پرشور و جوان اوایل قرن بیستم درون گرا، تنها و حساس بود. چنانکه از بوف کور و دیگر آثار او معلوم میشود، او دل بستگی خاصی به گذشته، عرفان، تنهایی، ترس و مرگ داشت. هدایت قبل از رفتن به پاریس دو کتاب نوشته بود که « هیچکدام ارزش ادبی چندانی ندارد ». (۱۵) لیکن او استعداد آنرا داشت که نویسنده ای برجسته شود، بطوریکه در سالهای ۱۹۳۰ بوف کور معروفترین اثر خود را بوجود آورد. این اثر یادداشتهای تخیلی مردی است که جفا و روحا بیمار است « بخاطر سایه اش می نویسد ». بوف کور اولین بار در ۱۹۲۷ در هند بچاپ

رسید و بعدها در ۱۹۴۱ در زادگاه نویسنده آن، ایران، منتشر شد. تلافی ادبی هدایت تنها در زمینه قصه نیست بلکه شامل نمایشنامه، ترجمه، نقد، فرهنگ عامه نیز میشود. آثار او به زبانهای متعدد از جمله آلمانی، فرانسه و انگلیسی ترجمه شده و مورد بررسی و نقد محققین بوده است. مخصوصا بوف کور تحسین و توجه فراوان به خود معطوف داشته است. (۱۶)

« بقیده من تأثیر وحی آسای بوف کور، شاهکار او، بر نویسندگان جوان ایران بخوبی کافی است که در نظر ما هدایت را در همان اولین برخورد در زمره بلیغترین و پرمعنیترین نویسندگان عصر قرارداد. بنظر من این زمان به تاریخ ادبیات قرن ما وجه امتیاز خاصی بخشیده است. » (۱۷) اندره روسو، فینگاری ادبی، ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۳

« اگر چیزی بعنوان شاهکار وجود دارد همین است. » (۱۸)

اندره بروتن

« این زمان شاهکار ادبیات تخیلی قرن بیستم است. » (۱۹)

فیلیپ سوپو

« آیا این کتاب يك شاهکار است؟ من بیشتر مایم آنرا اثری استثنائی

و مهیج بنامم. » (۲۰)

ر. لالو

خیام، بو، کافکا و داستایوسکی در ردیف نویسندگانی هستند که هدایت آثار آنها را خوانده و تحت تأثیر قرار گرفته بود. اگر چه اثر ریلکه مورد توجه و غنایت فراوان بود، و همانطور که قبلا گفته شد به فرانسه، زبانی که هدایت به آن تسلط کامل داشت، ترجمه شده بود، با وجود این نقد و بررسی آثار هدایت تاکنون این نکته را روشن نکرده است که آیا او تحت تأثیر ریلکه نیز بوده است یا نه. حتی در مورد اینکه او یا دفتر خاطرات حالت لردز بزرگ آشنائی داشته است نیز اشاره ای نشده است. با وجود این قطعات زیر که از کتاب ریلکه و بوف کور انتخاب شده اند دلالت بر شباهت و در بعضی موارد شباهت کاملا بین این دو اثر مینمایند، و این نمی تواند تنها جنبه اتفاقی داشته باشد.

در کتاب ریلکه در قسمتی که مربوط به صور خیال معمول در بین مردم است می نویسد: (۲۱)

فکر میکنم که تاکنون هیچگاه موفق نشده ام تصور درستی راجع به تعداد چهره هایی که وجود دارد داشته باشم. شماره افراد زیاد است، اما رقم چهره ها باز هم بیشتر است. زیرا هر فردی را چندین چهره است. افرادی هستند که سالها چندین چهره دارند. این چهره ها طبعاً کثیف میشوند، شکفته میشوند، پژمرده میشوند و مانند دستکشهایی که در حین مسافرت می پوشیم متسع میشوند. اینها مردمانی ساده هستند، صرف جویند، تغییر نمی یابند، حتی در حدود صفا دادن به این سیما نیز نیستند. این در زندگی پراشان کافی است. این گفته آنها است و کیست که بتواند عکس آنرا ثابت کند. بدون شک از آنجائیکه دیگران چندین چهره دارند ممکن است از خود سوال کنیم اینها چه کار میکنند. اینها تمام این چهره ها را حفظ میکنند و چه هایشان نیز چنین خواهند بود. حتی سگهایشان هم چندین چهره دارند. و چرا چنین نباشد؟ يك چهره، يك چهره است.

دیگران چهره هایشان را با سرعتی سرسام آور و پراضطراب عوض میکنند. چهره ای بعد از چهره ای بخود میگیرند و آنرا میفرسایند. بنظرشان میرسد که همیشه بایستی از اینگونه چهره ها داشته باشند. اما هنوز به چهلین چهره نرسیده متوجه میشوند که اینها آخرین هستند. و مسلماً کشف این حقیقت غم انگیز است. از آنجا که به ترسیم و وصله کردن صورتها عادت ندارند، آخرین چهره پس از هشت روز فرسوده میشود، نقاط مختلف آن مانند کاغذ نازک سوراخ میشود، با نگاه آستریابی چهرگی هویدا میگردد، و چهره اصلی در این بی چهرگی است. (۲۲)

« زندگی با خونسردی و بی اعتنائی صورتك هر کسی

را به خودش ظاهر میسازد. گویا هر کسی چندین صورت با

خود دارد. بعضیها فقط یکی از صورتها را دائما استعمال

میکند که طبیعتا چرك میشود و چین و چروك میخورد. ۳۳

این دسته صرفه جو هستند - دسته دیگر صورتكهای خودشان



که تازه تکلیف شده ، بخارهایی که از کوچه آمده و بوهای مرده یا در حال نزع که همه آنها هنوز زنده هستند و علامت مشخصه خود را نگه داشته‌اند ، خیلی بوهای دیگر هم هست که اصل و منشأ آنها معلوم نیست ولی اثر خود را باقی گذاشته‌اند .»

این نکته قابل توجه است که دکتر حسن کامشاد (۲۵) ضمن بررسی بوف کور ، اثری که آنرا مبین حالات روحی خود هدایت میداند ، این قطعه را نمودار فکر کلی نویسنده میداند :

«بوهای عرق تن ، بوی ناخوشیهای قدیمی ، بوهای دهن ، بوی پا ، بوی تندشاش ، بوی روغن خراب شده ، حصیرپوسیده ، خاکینه سوخته ، بوی پیاز داغ ، بوی جوشانده ، بوی پنیرک ، و مامازی بچه ، بوی اطاق پرسی که تازه تکلیف شده .»

ریلکه ترس فوق العاده «بریک» را بعنوان کودکی حساس که تنها در اطاق خود است بیان میکند : (۲۶)

«از ترس اینکه رشته نخ ابریشمی که از بالشم خارج میشود مثل یک سوزن فولادی سفت و سخت شود ، از بیم اینکه تکه پیراهنم از سرم بزرگتر شود و یا بزرگتر و سنگین تر . از ترس اینکه مبادا تکه نانی که در دستم بود سنگ شود به زمین بیافتد و خرد شود ، از ترس اینکه مبادا اصولاً قدرت صحبت کردن را از دست بدهم ، دست به دعا شدم که کاش میتوانستم به دوران کودکی برگردم ...»

قهرمان معناد هدایت ، اگر چه کودک نیست ، ولی او نیز از : (۲۷)
« ترس اینکه پره‌های متکا تیغه خنجر بشود ، دگمه سترهام بی اندازه بزرگت ، باندازه سنگ آسیا بشود ترس اینکه تکه نان لواش که به زمین می افتد مثل شیشه بشکند ... هول و هراس اینکه صدایم ببرد و هرچه فریاد بزنم کسی بدادم نرسد ... من آرزو میکردم که بچگی خودم را بیاد بیاورم .»

مواردیکه در بالا ذکر شد ، نمونه های اصلی بودند . البته دیگر تظاهرات از لحاظ فکر و زبان بین این دو اثر موجود میباشد . بریک موقمی که از پائیز سخن میگوید : (۲۸)

« ... بهتر بگویم از این بیمنگ بوم که مبادا بعد از اولین شهبای یخبندان ، مگسهای که به داخل اطاق آمده بودند در پرتو گرما ، دوباره

را برای زاد ورود خودشان نگه میدارند و بعضی دیگر پیوسته صورتشان را تغییر میدهند . ولی همینکه پا به سن گذاشتند میفهمند که این آخرین صورتك آنها بوده و به زودی مستعمل و خراب میشود ، آنوقت صورت حقیقی آنها از پشت صورتك آخری بیرون می آید .»

دیواری باقی مانده از خانه‌ای مخروبه که در یک خیابان پاریس دیده میشود لکه‌ها و بقایائی دارد که گویای زندگی افرادی است که در آن زیسته‌اند . و این است تاثرات ریلکه از آن دیوار (۲۳) :

«در حالیکه آفتاب ظهر در آنجا پردوام بود ، بخارات بدبو ، بیماریها ، بوهای متعفن و عرقی که از زیر شانه‌ها جاری میشود و جامه‌ها را سفت و خشکیده میکند به مشام میرسید . آنجا بود که دهانها خشک میشد . بوی متعفن پاها ، تعفن انداز ، دوده سوخته ، بوی پوسیده شیشه‌های بوی بوی روغن مانده به مشام میرسید . آنجا بود که بوی بچه‌هاییکه بدست فراموشی سیرده شده‌اند ، اضطراب شاگرد مدرسه‌ها و رطوبت رختخوابهای پسرهای جوان تازه بالغ ، تمام آنچه بصورت گل و لای از گودالهای کوچه بیرون می‌آمد ، تمام آن چیزی که بصورت باران از سقف تراوش میکرد ، تمام با بارانی که هیچگاه به پاکی برس شهرها نمی‌بارد دیده میشد .

در آنجا چهره‌های زیاد دیگری بود که توسط بادهای محلی - همان نسیمهای ست و محلی که از کوچه‌ها خارج نمی‌شوند با آنجا آورده شده بود . و نیز اشیاء دیگری که منشأ آنها نامعلوم بود .»

قهرمان منزوی ، عصبی و معناد هدایت در بوف کور متوجه لکه بدرنگی میشود که از نو در دیوار مانده (۲۴) .

« میخ طویله‌ای که به دیوار کوبیده شده جای ننوی من و زنم بوده و شاید بعدها هم وزن بچه‌های دیگر رامتحمّل شده است . کمی پائین میخ از گچ دیوار یک تخته ور آمده و از زیرش بوی اشیا و موجوداتی که سابق براین در این اطاق بوده‌اند استشمام میشود ، بطوریکه تاکنون هیچ جریان و بادی نتوانسته است این بوهای سمج ، تنبل و غلیظ را پراکنده بکند : بوی عرق تن ، بوی ناخوشیهای قدیمی ، بوهای دهن ، بوی پا ، بوی تند شاش ، بوی روغن خراب شده ، حصیر پوسیده ، خاکینه سوخته ، بوی پیاز داغ ، بوی جوشانده ، بوی پنیرک و مامازی بچه ، بوی اطاق پرسی

به جنب وجوش بیافتند. آنها بطور غریبی خشک شده بودند، حتی از صدای وزوز خودشان میترسیدند، و مشاهده میشد که آنها خودشان هم نمیدانند چکار میخوانند بکنند. آنها ساعتها بدون حرکت در محلی باقی میماندند و خود را بدست قضا و قدر میسپردند، تا جایی که از تو متوجه میشدند که هنوز زنده‌اند. از آن پس کور کورانه خود را به هر طرفی پرتاب میکردند. نمیدانستند که در آنجا چه میخوانند. صدای سقوطشان کمی دورتر اینجا، آنجا، یا جای دیگر بگوش میرسید. بالاخره اینطرف آنطرف کشیده میشدند و تمام اطاق به گورستان مبدل میشد.

و قهرمان منزوی هدایت: (۲۹)

« فقط به زندگی بیشتر اظهار علاقه میکرد، و از مرگ میترسید. مگسهای که اول پائیز به اطاق پناه میآوردند... مثل مگسهای شده بودم که اول پائیز به اطاق هجوم می‌آوردند، مگسهای خشکیده و بیجان که از صدای وزوز بال خودشان میترسند. مدتی بی حرکت یک گله دیوار کز می‌کنند، همینکه پی میبرند که زنده هستند خودشان را بی محابا به در و دیوار میزنند و مرده آنها در اطراف اطاق می‌افتد. »

بریک که از انعکاس تصویر خود در آینه می‌ترسد اظهار میدارد: « اکنون آن (تصویر) قویتر بود و این من بودم که آینه بودم. (۳۰) قهرمان معتاد هدایت نیز وقتی خود را در آینه می‌بیند با کمال تعجب اظهار میدارد: « عکس من قویتر از خودم شده بود، و من مثل تصویر روی آینه شده بودم. » (۳۱) البته موارد همانند دیگری نیز هستند که نیازی به نقل تمام آنها نیست.

این نکته قابل تذکر است که دفتر خاطرات مالت لریدز بریک و بوف کور بسبب دفتر یادداشتها به ضمیر اول شخص مفرد نوشته شده‌اند. و این برای هدایت یک سبک استثنائی میباشد. « سبک نگارش بوف کور همانند سبک ریلکه شاعر، موزون است. در اینجا هدایت از نظر طرز بیان سخن از دیگر آثار خود فاصله میگیرد. و نیز تعلق به گذشته، تنهایی، بیماری، ترس و مرگ موضوعهای مهم مشترک در این دو اثر میباشد. هدایت و ریلکه سبکهای مشابه نیز به کار گرفته‌اند: مثلاً آینه (که جلوه‌گاه خویش است) و پنجره (که آدمی را از دنیای بیرون جدا میکند و در عین حال در آنرا و تنهایی، میشود از آنجا دیگران را مشاهده نمود و به دنیای آنها راه یافت.)

این دو اثر از نظر محتوا و مضمون نظیر هم نیستند. دفتر خاطرات مالت لریدز بریک را میتوان نوعی خودکاری یک انسان فوق‌العاده حساس نامید که طی یک رشته مراحل خود روانکاری، افکار، ضعفها و احساسات اشباع شده خود را در رابطه با حوادث، جاها، چیزها، مردم شناخته یا ناشناخته، واقعی و خیالی کشف میکند. قلمرو آن از نظیر زمان از گذشته دور شروع میشود و به زندگی قهرمان داستان در زمان حال میرسد. در مفهوم قراردادی و متداول این اثر طرح داستانی ندارد.

بوف کور یک قصه بلند (نوول) است. داستانی است راجع به امیال، عشق و نفرت که توسط یک بیمار عصبی آزرده نقل میشود. این شخص بقدری مریض میباشد که قادر به تشخیص هویت افراد نیست. فریاد تنها و پسر درد انسانی است که دیوار خویش، او را از دنیا جدا کرده است. او نیز مانند قهرمان ریلکه برای خود و راجع به خود خاطرات می‌نویسد. این خاطرات عمق کنکاش ریلکه را ندارند. بلکه بیان حال خویش است - کوششی است نو میبانه در جهت دادن نظام پذهنی آشفته. سابقه زمانی آن، از دورانی خیلی قدیم آغاز میشود و بحال میرسد، ولی ترتیب زمانی منطقی ندارد. خواننده هدایت، طرح داستان را با عطف به گذشته بدست می‌آورد، و بطوریکه او در دام تجربیات، خوابها و تخیلات کاتب قهرمان داستان گرفتار میشود. و بالاخره کوشش برای جایگزین کردن اتفاقات در جای واقعی خود و تشخیص چیزهای حقیقی از خیالی، خواننده را در نوعی ناآرامی و آشفتگی قرار میدهد. و این درد قهرمان هدایت در بوف کور است. بوف کور اثری است بیمارگونه و نیمه‌دار پستیها، ولی پراحساس و گوشه‌دار، که از لحاظ زمان و مکان واقعی و طرح، شباهتی به اثر ریلکه ندارد. این نکته را نیز باید اضافه کرد که کشف افکار و اندیشه‌ها توسط بریک، او را با این واقعیت روبرو میکند که تمام آنچه او احساس کرده یا تجربه نموده است، بصورت پدیده‌ای با ارزش درآمده و - فلسفه‌ای مثبت - یعنی باعث اعتلای او شده است. قهرمان هدایت با عمل غم‌انگیز خود دارای سرنوشتی معکوس میباشد. در دفتر خاطرات مالت لریدز بریک، و ریلکه میبرد: « آیا ممکن است باور کنیم که ما وظیفه داریم آنچه را که قبل از تولد ما بوقوع پیوسته است بدست بیاوریم؟ آیا امکان دارد که می‌بایستیم در گذشته همه را بیاری بطلبیم، همه آنها را که قبلا یکی پس از دیگری متولد شده‌اند و در نتیجه این گذشته را تشکیل میدهند، و چیزی ندارند که به افرادی که ظاهر میکنند دارای دانشی برتر و متفاوت هستند بیاموزند؟ » (۳۳) آیا امکان دارد که این پرسشها هدایت را نیز در نوشتن بوف کور تحت تاثیر قرار داده باشد. اثری که ترکیبی از گذشته و حال است؟ آیا ممکن است هدایت، که با مالت لریدز بریک، شباهت نزدیک داشت، در خلق قهرمان داستان خود، که با او نیز همانندی نزدیکی داشت، بعضی از افکار و عبارات او را « از آن خود برداشته باشد؟ » ریلکه کتاب خود را بتاريخ ۱۱ سپتامبر در کوچه توئی، پاریس، باین عبارات آغاز میکند: « پس اینجا است که مردم برای زیستن می‌آیند؟ من قبلا فکر میکردم که آنها برای مردن بدینجا می‌آیند. » (۳۴) آیا میشود تصور کرد که افکار و گفتار ریلکه در طول حیات فکری هدایت با او بوده است و با مرگ او در سال ۱۹۰۱ در پاریس از او جدا شده باشد؟

یادداشت و توضیح

- 1- Rainer Maria Rilke
- 2- The Notebooks of Malte Laurids Brigge

بقیه در صفحه ۶۹



هدایت وریلکه (بقیه)

3- Baudelaire

۴ - ترجمه انگلیسی خاطرات مالت لریدز بریک از
M. D. Herter Norton
است. در ترجمه فرانسه از Maurice Betz ، عنوان
Les Cahiers de Malte Laurids Brigge

دارد. چاپ هفدهم آن (پاریس ۱۹۵۳)
در این مقاله مورد استفاده بوده است. چاپ اول ترجمه Betz در سال
۱۹۲۲ درآمده. نسخه اصلی این اثر به آلمانی در سال ۱۹۱۰ در لایپزیک
چاپ شده است با این عنوان:

Die Aufzeichnungen des Malte Laurids Brigge

- 5- Anton Kippenberg
- 6- Chaucer
- 7- Bocaccio
- 8- Goethe
- 9- West-Eastern Divan
- 10- Thomas Moore
- 11- Mathew Arnold
- 12- Thus Spake Zarathustra
- 13- Emerson
- 14- Persian Pageant
- 15- 16- H. Kamshad, Modern Persian Prose Literature (Cambridge, 1966) p. 142

۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - این موارد عیناً از کتاب نظریات نویسندگان
بزرگ خارجی راجع به صادق هدایت ترجمه آقای حسن قائمیان ، استفاده
شده است. (مترجم)

۲۱ - کتاب کامشاد ، صفحه ۱۷۸ . برای توضیحات بیشتر به فصل
نوزده ، ص ۱۸۱ - ۱۶۵ مراجعه شود .

۲۲ - دفتر خاطرات مالت لریدز بریک ، ترجمه فرانسه ، ص ۵۶ .

در این مقاله در تمام موارد ، ضمن مقایسه اثر ریلکه با بوفکور ، از ترجمه
فرانسوی اثر ریلکه استفاده شده است . البته فرانسه تنها زبان خارجی بود
که هدایت به آن تسلط کامل ادبی داشت و در مطالعه آثار غربی از آن زبان
استفاده میکرد . این نکته نیز معلوم است که او در ترجمه آثار ادبیات
آلمانی (چون کافکا و اشنیزلر) از ترجمه آنها به فرانسه استفاده کرده
است . (و موتنی ، صادق هدایت ، تهران ، صفحات ۱۳-۱۹) . مترجم
اثر ریلکه به فرانسه Betz است . او خود شاعر و نویسنده‌ای بنام بود .
ریلکه شخصاً در ترجمه این اثر نظارت داشته است .

۲۳ - ترجمه بوفکور به انگلیسی از D. P. Costello

است . ص ۱۰۶ . نسخه فارسی مورد استفاده در این بررسی چاپ پنجم آن اثر
است بسال ۱۹۵۲ ، تهران - ص ۱۰۲ - ۱۰۳ . اولین بار بوفکور بصورت
پلی کپی ، در تعدادی محدود ، در بمبئی هند ، ۱۹۲۷ بخش گردید . ترجمه
بوفکور به فرانسه عنوان La Chauette Aveugle دارد (پاریس ،
۱۹۵۳) . در زبان آلمانی توسط

Riemerschmidt , Kegel , Moayyed

ترجمه شده است (هامبورگ ، ۱۹۶۰) . Die Blinde Eule

۲۴ - ریلکه ، ص ۶۶ - ۶۵ .

۲۵ - ترجمه انگلیسی بوفکور ص ۵۴-۵۳ . بوفکور فارسی ، ص ۵۴ .

۲۶ - کتاب کامشاد ، ص ۶۷ .

۲۷ - ریلکه ، ص ۹۲ - ۹۱ .

۲۸ - ترجمه انگلیسی بوفکور ص ۱۰۶ - ۱۰۵ ، نسخه فارسی
بوفکور ۱۰۱-۱۰۲ .

۲۹ - ریلکه ص ۱۴۱ - ۱۴۰ .

۳۰ - ترجمه انگلیسی بوفکور ، صفحات ۸۷ و ۹۷ ، نسخه فارسی
بوفکور ۸۵ و ۹۴ .

۳۱ - ریلکه - ص ۱۵۵ .

۳۲ - ترجمه انگلیسی بوفکور ص ۹۶ ، نسخه فارسی بوفکور
ص ۹۳ .

۳۳ - کتاب کامشاد ، ص ۱۶۷ .

۳۴ - ریلکه ، صفحه ۳۰ .

۳۵ - ریلکه ص ۱ .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زندگی و مرگ (بقیه)

فی الشطحیه ۲۷ للحلاج

اشارت در شطح جواب دادن سایل است که پرسید « تصوف چیست ؟ »
گفت ، « چون محو شدی ، بجائی رسی که محو و اثبات نماند » گفت که
« عبارت کن ازین سخن مارا » گفت « طوامس و روامس لاهوتی است »
گفتند : « بیان کن ، که ما زبان قدم ندانیم » گفت « این را عبارت
نیست » .

حسین اخوان

حاشیه

(۱) شرح شطحیات روزبهان ص ۴۸ - ۴۹ .

(۲) قوس زندگی منصور حلاج ص - ۳۷ .

(۳) اسلام‌شناس یونانی‌الصل - وشاگرد لومی ماسینیون .

(۴) ابوالفضل جعفرالمقتر بالله ، دومین پسر المعتضد بالله است

که بتاريخ ۲۲ رمضان ۲۸۲ در بغداد دنیا آمد ، ودر سن ۱۳ سالگی
بجای برادر ارشد خود به خلافت رسید ، این خلیفه مردی ضعیف‌النفس
و تن‌آسان و باقتضای سن اوقات خود را بیشتر در مصاحبت زنان
می‌گذرانید .

(۵) قوس زندگی منصور حلاج - ص ۳۷ .

(۶) شبلی ، از بزرگ‌ترادگان ترك بود ، در دماوند صاحب املاک
بود ، ولی زندگی صوفیانه را برگزید و دست از مال شست ، دربغداد - حسین
را دید و شیفته‌ی او شد .

می‌گفت : حلاج ومن ، هر دو ، دارای يك فكر و يك عقیده واحد
بودیم - مرا جنونم نجات داد ولی او را عشقش بهلاکت رساند ، زیرا او ،
آنچه می‌دانست می‌گفت ومن آنچه می‌دانستم کتمان میکردم .

(۷) مذهب حلاج - ص ۴۰ .

(۸) از دیوان حلاج - مقطع شماره ۳۰ - به نقل از کتاب مذهب

حلاج - ص ۴۰ .

(۹) شرح شطحیات روزبهان ، ص - ۳۷۸ .